



آقای سردبیر! مشکل اینجاست

نقدی بر یادداشت سردبیر آبان ماه ۹۳

هوشنگ شرقی

دبیر ریاضی و مدیر داخلی مجله ریاضی برهان متوسطه ۲



باز هم از او یاد خواهم کرد) رفتار کنند که در کمال قناعت در تمام عمر شریفش، حتی یک مرتبه هم به تدریس خصوصی دست نزد و همواره انجام آن را توهین به شخصیت معلم می دانست! معلم خصوصی با پای گذاشتن روی شئون حرفه‌ای‌اش، به خدمت دانش آموز ناز پرورده‌ای درمی آید که به اتکای ثروت خانواده‌اش، او را به خدمت گرفته است.

چنین معلمی، وقتی شبانگاه خسته از تدریس اضافه یا کارهای دوم و سوم به خانه برمی گردد، دیگر مجال و توانی برای مطالعه عمومی نمی یابد.

چرا نوجوانان و جوانان

دانش آموز و حتی

دانشجویان ما کمتر به مطالعه تن می دهند و با کتاب و کتاب خوانی بیگانه اند؟

علل و عوامل پرشماری را می توان برای این مشکل ذکر کرد؛ از جمله:

الف. کنکور سراسری - یا به قول مرحوم شهریار «این کنکور لعنتی!» - نخستین و اصلی ترین عامل این مشکل «ویرانگر و مخرب» است. آن استاد فرزانه، در دو دهه آخر عمر گرانیهایش، درباره این موضوع آن قدر گفت و نوشت و هشدار داد که گمان می کنم کمتر کسی از اصحاب فرهنگ و رسانه زندهای خردمندانه اش را نشنیده باشد. اما افسوس و صدفاسوس که آنچه

آن گونه که شما در مقاله تان بدان پرداخته اید، نگاهمان را فقط معطوف به دو قشر اصلی بدنه آموزش و پرورش، یعنی معلمان و دانش آموزان کنیم، باز هم خیلی حرف ها برای گفتن داریم که در این مختصر نمی گنجد؛ ولی به طور خلاصه به بعضی از آن ها اشاره می کنم.

چرا معلمان ما کمتر مطالعه

می کنند و حتی در موضوع

تخصصی مورد تدریسشان هم

تحقیق و مطالعه روزآمد و وافی به

مقصود ندارند؟

واقعیت این است که امروزه اصلی ترین و مهم ترین دغدغه معلمان، معیشت و حل گره های اقتصادی خانواده است. وقتی معلم می بیند که آهنگ رشد هزینه های زندگی روزمره اش به مراتب سریع تر از آهنگ کند افزایش درآمد و حقوق ناچیزش است، طبعاً دچار عارضه «نگرانی از آینده» می شود و دیگر نمی توان از او انتظار داشت به فکر مطالعه و افزودن بر دانش شخصی اش باشد. مشکل اصلی و روزمره او اقتصاد خانواده است که شوخی هم سرش نمی شود و نمی توان آن را امروز و فردا کرد. مگر چند تن از معلمان ما می توانند مانند زنده یاد استاد پرویز شهریاری (که من در این مقاله

یار و همکار گرامی جناب آقای حشمتی - سردبیر محترم ماهنامه رشد معلم - یادداشتتان را در شماره ویژه آبان ماه ۹۳ با عنوان «من یار مهربانم، اما...» خواندم و البته متأثر شدم. تصور می کنم بتوانم تا حدی پاسخگوی فراخوان انتهایی آن باشم؛ هر چند باید بگویم «نسخه سبزی» که معجزه آسا باشد ندارم!

شوریکخانه این نسخه سبز در دست کسانی است که کوتاه دستی ما در قبال ایشان واضح است.

کمیود سطح مطالعه (سرانه مطالعه چند ثانیه ای در شبانه روز!) در بین جوانان و نوجوانان ما و به طور کلی آحاد جامعه - که گاهی در این زمینه آمارهای دهشتناکی هم ارائه می شود - به یقین حکایت از نوعی بیماری مهلک اجتماعی دارد که آثار و عوارض ویرانگر آن هم اینک آشکار است و در آینده به شکل بدتری خود را نشان خواهد داد. برای درمان بیماری، بدیهی است ابتدا باید عامل یا عوامل بیماری را شناخت و سپس به درمان اقدام کرد. چه عواملی باعث پایین آمدن سطح مطالعه در میان ما ایرانیان شده اند؟ اگر

البته به جایی نرسید فریاد او بود. گفتار درباره آثار مخرب کنکور چنان گسترده است که خود مقاله‌ای جداگانه می‌طلبد، اما با توجه به موضوع نوشته ما، فقط درباره تأثیر مخرب آن بر این مقوله، می‌توان به‌طور خلاصه گفت: دانش‌آموزی که از بدو ورود به دبستان با نواهای مختلف از جانب اولیای آموزش و پرورش، پدر و مادر و سایر بستگان می‌شنود که: «از حالا باید به فکر کنکور باشی!»، یا با نسخه‌های گوناگون مؤسسات رنگارنگی روبه‌رو می‌شود که هر یک می‌خواهند با دستاویز قرار دادن نکته و تست و کنکور و پررنگ کردن این دغدغه، اقتصاد خود را به فرجام برسانند، از همان آغاز بالندگی، که زمان آشنایی با کتاب و انس با آن است، دچار نگرانی کنکور، ورود به دانشگاه (کدام دانشگاه؟ از کدام نوع؟ تهران یا شهرستان؟! و روش‌های تست‌زنی و تندخوانی می‌شود و در محاصره انواع کتاب‌ها و نرم‌افزارهای آموزشی و کمک‌آموزشی قرار می‌گیرد، مجالی برای مطالعه غیردرسی نمی‌یابد و در مواردی حتی با ممانعت اولیای خانه و مدرسه نیز مواجه می‌شود.

در این سال‌ها، پرخورد مسئولان امر با این پدیده هم کاملاً انفعالی و محافظه‌کارانه بوده است. وعده حذف کنکور تا سال n را بارها شنیده‌ایم و همه با تکرار این وعده، با خنده‌ای تلخ از کنار آن گذشته‌ایم. نکته جالب آنکه بعضی از دلسوزان عرصه آموزش و فرهنگ که از اصلاح ناامید شده‌اند، چاره را در خوش‌بینی محض دیده و آرزوی خود را در قالب واقعیت ریخته‌اند و مدعی می‌شوند که مسئله کنکور دیگر از آن تب و تاب اولیه افتاده است. دلیل این امر را هم خالی ماندن تعداد زیادی از صندلی‌های بعضی از دانشگاه‌ها می‌دانند!

چگونه در شرایطی که دانش‌آموزان سال‌ها قبل از آنکه کنکور بدهند، تست و تست‌زنی را تمرین می‌کنند و مؤسساتی هم با سوءاستفاده از این دغدغه چرخ اقتصادی‌شان را می‌چرخانند، می‌توان گفت مسئله کنکور (لاید خودبه‌خود!) حل شده است! خیر، چنین نیست و خوش‌بینی هم دردی را دوا نمی‌کند. تا وقتی که در بر همین پاشنه می‌چرخد، اصلاً نمی‌توان انتظار داشت که دانش‌آموزان ما به سمت مطالعه و تحقیق و پرورش قوای خلاقه بروند.

ب. نبود توازن بین پیشرفت فناوری و هجوم بی‌رویه ابزارهای الکترونیکی به بازار مصرف، و فرهنگ عمومی جامعه (جوانان و نوجوانان) عامل مهم دیگری است که کتاب‌ها و نشریات و خواندنی‌ها را از نوجوانان و جوانان ما گرفته است. ورود وسیع و بی‌حساب دست‌افزارهای رایانه‌ای همچون موبایل، تبلت و رایانه به جامعه و ریشه دواندن آن‌ها در خانواده‌ها (چنانچه وجود آن‌ها مانند نان شب واجب و ضروری شده است)، بدون ایجاد فرهنگ برای استفاده مناسب از آن‌هاست.

جاذبه وسیع این ابزارها که غالباً هم به بازی‌های رایانه‌ای خلاصه شده‌اند و به شکل اعتیادآوری ساعت‌ها وقت جوانان را می‌گیرند و برعکس کتاب (که یار مهربان است) اعصاب و روان آن‌ها را هم به بازی می‌گیرند، باعث خستگی مفرط آن‌ها شده و دیگر جایی برای مطالعه (که می‌تواند آرامش‌بخش هم باشد) باقی نمی‌گذارد. این‌ها که گفتم، خلاصه‌ای اندک از شرح درد بود و اما نسخه سبز!

البته از ابتدا گفتم که نسخه سبز در دست دیگران است، اما این‌ها که می‌نویسم نیز می‌تواند راه‌هایی برای تسکین درد باشد.

۱) باید به همه دردمندان و دلسوزان عرصه فرهنگ فراخوانی داد تا همگان دست به قلم ببرند و مصرانه از مسئولان بخواهند که مسئله حذف کنکور را جدی بگیرند و یک‌بار برای همیشه آن را درمان کنند و از دادن وعده‌های بی‌فرجام بپرهیزند. نشریات و ازجمله مجله‌های مرتبط با موضوع، مانند مجله رشد معلم، باید به این موضوع بپردازند و از صاحب‌نظران بخواهند راهکارهای خود را برای این مشکل مطرح کنند. ممکن است پرسیده شود مگر راهی هم وجود دارد؟ به‌هر حال، باید برای انتخاب دانش‌آموزان برتر برای ادامه تحصیل در دانشگاه‌ها آزمونی برگزار شود. در پاسخ باید گفت، به یقین راه‌حلی بهتر از این هست و می‌توان و باید از این وضعیت که این همه آثار زیانبار دارد، جلوگیری کرد، اما برای یافتن بهترین راه‌حل‌ها باید به اصحاب فرهنگ اعتماد کرد و از آنان راهکار خواست. استاد شهریار گاه به طنز می‌گفت: «چگونه است که در این مملکت برای هر موضوع پیش پا افتاده‌ای، مثلاً برای «درخت آلبالو» می‌توان سمینار

و همایش ترتیب داد، ولی برای موضوعی به اهمیت کنکور و معضلات ناشی از آن نمی‌توان این کار را کرد؟»

۲) باید با حزم و احتیاط و تأمل، نحوه مواجهه والدین و اولیای مدارس با پدیده رواج بازی‌های رایانه‌ای را آموزش داد. یکی از راهکارها آن است که والدین به جای مقابله مستقیم، بکوشند ساعات انجام این سرگرمی‌ها را محدود و مدیریت کنند.

۳) ادبیات و فرهنگ، اگرچه ریشه‌های ملی و میهنی عمیقی دارند، اما در عین حال مقوله‌هایی جهانی و فراملیتی نیز هستند. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، جوانان ما می‌خواهند بدانند ادبیات در کشورهای دیگر چه وضعی دارد؟ چه رمان‌ها و آثاری جوایز بین‌المللی می‌گیرند و چه کسانی نوبل ادبیات دریافت می‌کنند و...

بستن عرصه‌های عمومی به روی این آثار، تنها باعث گریز جوانان و نوجوانان از کتاب‌خوانی در حوزه ملی و بی‌اعتمادی آن‌ها به مسئولان حوزه فرهنگ می‌شود. ضمن اینکه در میان آثار کلاسیک جهان، آثار ماندگاری همچون داستان‌های **هانس کریستین آندرسن** که در کتاب‌های درسی دوران تحصیل ما دیده می‌شدند وجود دارد که علاوه بر افزایش اشتیاق و انگیزه جوانان برای مطالعه در شکل‌گیری شخصیت و فرهیختگی آنان نیز بسیار مؤثرند.

پایان سخن را به کلامی از زنده‌یاد شهریار می‌آرایم که بی‌مناسبت با بحثمان نیست:

«دانش‌آموز ما نمی‌تواند و حق ندارد وقت خود را برای مطالعه کتاب‌هایی مانند **سرگذشت حرکت، زندگی‌نامه ریاضی‌دانان** یا **رمان باد و باران** هدر بدهد. او باید تمامی وقت خود را برای آشنایی با روش‌های **تست زدن** صرف کند.»

این وضع، علاوه بر زیان‌های جنبی، دانش‌آموزان ما را نه تنها از مطالعه باز می‌دارد، که از درک عمیق و درست موضوع‌های درسی هم دور می‌کند. من خود در کلاس‌های ریاضی دبیرستان شادم که هروقت خواسته‌ام موضوعی را از ریشه بررسی کنم یا گوشه‌ای از تاریخ ریاضیات را بازگویم، با تشویش و نگرانی دانش‌آموزانی مواجه شده‌ام که می‌گویند: «آقا این‌ها به درد تست زدن و کنکور نمی‌خورد!»